

می‌کنند. همان زمان ویلاگ‌ها و بعد شبکه‌های اجتماعی والان بیشتر در این فضاها فعالیت می‌کنم»
روزنامه‌نگار ماندن برای روزنامه‌نگاران چند نسل قبل نه تنها یک انتخاب بلکه یک مسئولیت اجتماعی و شاید اثبات وفاداری در راه عاشقی بود. آنها که سعی می‌کردند روزنامه‌نگاران را عاشق تحریریه‌ها و عاشق نوشتن کنند. حالا هم شاید همان احساس و تعلقات است که امروز خیلی‌ها را هنوز پای میز تحریریه‌ها نگه داشته، در همین شرایط سخت که معلوم نیست توان تاب‌آوری‌اش تا کی باشد، آدم‌هایی مثل فریدون صدیقی، از روزنامه‌نگاران پیشکسوت و استاد روزنامه‌نگاری، از همان نسل روزنامه‌نگاران «متأسفانه ما شاهد خروج تعدادی از نسل اولی و حالا جمعی از نسل دومی‌های روزنامه‌هستیم، دلایلش متنوع و مختلف است، بخشی با استقبال از بازنگشتگی زده‌نگام و با این انگیزه است که در دوران پردرسد و کم‌خاصیت‌شده روزنامه‌نگاری، هر چه سریع‌تر از این حرفه جدا شوند و گروه دیگری به جمع‌بندی رسیدند که ادامه کار در مطبوعات مقدور نیست یا خیلی ثمربخش نیست: از دو منظر هم از بُعد مالی که درآمد این شغل همپای تورم که هیچ، حتی به سباسباش هم نمی‌رسد و دلیل دیگر هم این که اگر زمانی روزنامه‌نگاران به‌ویژه نسل دومی‌ها فعالیت در مطبوعات را رسالت اجتماعی می‌دانستند، حالا گروهی از آنها احساس می‌کنند، کارشان بی‌اثر شده و انگیزه برای ماندن را از دست داده‌اند، به‌رحال واقعیت این است که ما در روزگاری هستیم که رسانه‌ها کمتر دیده و خوانده می‌شوند، البته بخش کمتری از این موضوع تحت‌تاثیر شبکه‌های اجتماعی است و بخش بیشتری به دلیل این که دامنه محدودیت‌ها و خط‌قرمزها پررنگ‌تر شده و روزنامه‌نگاران در پرداختن موضوعات و مسائل جامعه به دشواری بیشتری افتادند. اگر می‌خواستند که در مواجهه با شبکه‌های اجتماعی خودشان را بازار آفرینی کنند، موانعی بر سر راهشان بوده‌از جمله همین خط‌قرمزها و سانسور و نتوانستند. شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های بیرون‌مرزی که توانستند مخاطب را جذب کنند، کنش‌مند عمل می‌کنند اما روزنامه‌ها و به‌طور کلی رسانه‌ها در شرایط موجود عملکرد و اثربخشی دارند. نه به پرشش‌ها یا پاسخ می‌دهند و نه پرششی می‌آفریند و به همان نسبت کم‌اثر شدند»

به گفته صدیقی مسأله نگران‌کننده این است که افراد کارآمد و باتجربه در روزنامه‌نگاری درحال فاصله گرفتن از این حرفه هستند: «بسیاری از آنها از دنیای ارتباطات خارج نمی‌شوند، در روابط عمومی‌ها یا مشاغل جدید استارت‌آپ‌ها کار می‌کنند، همچنین شیده‌ام گروهی جذب حوزه گردشگری و مشاغل دیگر شده‌اند. درآمدزایی در این حرفه بشدت افت کرده، در گذشته می‌شد سه جا کار کرد اما الان برای شغل دوم هم جای وجود ندارد و بسیاری ناگزیر دست از این کار می‌کشند و این یک ضایعه برای روزنامه‌نگاری ایران است. این نتیجه شرایطی است که به رسانه‌ها تحمیل شده، رسانه‌هایی که به‌تدریج رسیده‌اند نمونه آشکارتر از همه صدلسوسیمو کارکردهای ضروری‌شان یعنی اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی از دست دادند و به پایین‌ترین سطح از منظر مخاطب رسیده و در این شرایط برای جذب مخاطب صرفاً به کارکرد سرگرمی متوسل شده‌اند و نجات‌دهنده آنها برنامه‌ها و محتوایی در حد دورهمی و خندوانه است اما در زمینه دانش‌افزایی و تحلیل، محتوایی برای ارائه ندارند. در چنین شرایطی اگر نگاهی تازه‌جو و تازه‌خواه برای رسانه‌ها پیش‌بینی نشود، موجودیت آنها زیر سوال می‌رود. من فکر می‌کنم این وضع نمی‌تواند ادامه پیدا کند و ایستادوار در سال‌های پیش‌رو رسانه‌ها از جمله روزنامه‌ها جایگاه خودشان را بازار آفرینی کنند. بحث امنیت شغلی روزنامه‌نگاران مسئله نیست، بلکه به موضوع است و علاوه بر آن اگر رسانه‌ها نتوانند به مسئولیتشان عمل کنند و اگر اعتماد مخاطب دوباره ساخته‌نشود پیامدهای ریزی و امنیتی در جامعه وجود می‌آید که حیران‌ناپذیر است و دولت‌باید این را بپوشد»
دولت باید کند یا نه و شرایط پیش‌روی و این دشواری طاق‌فشارسزا تسخیر کند، پاره‌پاره شده است. آینده‌ای که کسی نمی‌داند چقدر بهتر از امروز خواهد بود. حکایت امروز ما در روزنامه‌نگاری شبیه همان کشتی ساحل ارامش شاید خیلی‌ها پیش از آن غرق شوند. در میانه راه پایین بریده‌اند و آنها که مانده‌اند کشتی شکستگانی‌اند که نمی‌دانند این طوفان سرانجام آنها را به کجا می‌برد.

بعضی‌ها را امامی‌بینیم و خیلی‌ها را نه.
قرار هر دوی ما بر ماندن بود
قرار بر ماندن بود. بسیاری از آنها که خاک تحریریه‌ها را خورده‌اند و عمری قلم چرخانده‌اند بسر مدار در ده‌ها ششادی‌های مردم، آمده بودند حالا هم امسااگر قرار بر ماندن باشد، برای بسیاری از آنها فرصتی نیست و برای بسیاری دیگر انگیزه‌های، اگر تا همین چندسال پیش در بی تعصبی‌یک‌روزنامه، خبرنگاران مخصوصا کارآموده‌ها به سرعت در تحریریه دیگری مشغول به کار می‌شدند، این روزها بسیاری از آنها ولو با تجربه کاری و آسما می‌نام‌ها شناخته شده در صورت از دست دادن شغل تا مدت‌ها بیکار می‌مانند، یا راهی روابط عمومی‌ها می‌شوند یا هر جای دیگری که کاری در انتظارشان باشد. یکی از آنها «سارا» است که پس از تجربه یک‌سال بیکاری، شغلیش را تغییر داده: «خیلی مقاومت کردم که بمانم اما بعد از دو سال بیکاری چاره دیگری نبود. هنوز با تجربه‌ای از دست دادن کنار نیامدم، روزهای سختی می‌گذرد در حالی که این پرسش هر روز من است که آن سرمایه‌های که سال‌ها در روزنامه‌نگاری جمع کرده بودم چه شد؟ شرایطی فراهم شد که افرادی مثل ما نتوانیم این راه را ادامه بدهیم، در واقع ایس‌ن روزنامه‌نگاری بود که ما مانگه نداشت»

«سودابه»، پنج‌سال بیشتر است از دنیای روزنامه‌ها فاصله گرفته باشغلی کاملاً خارج از حوزه فرهنگ: «برای این جدایی خیلی دچار چالش شدم. زمان زیادی برد تا با این تغییر شغل کنار بیایم. مدت‌ها هر روز به عادت همیشه سباسباش‌های خبری را نگاه می‌کردم، ناخودآگاه خبرها را بازبینی می‌کردم و با خودم می‌گفتم این خبر چرا اینطوری تنظیم شده، چرا دربره‌ها موضوع به این مهمی پرورده‌ای کار نشده؟ البته که بارها دوست داشتم، دوباره هر گرم و مطلبی بنویسم اما سرخورده شده بودم و از خودم می‌پرسیدم اصلا چه فایده‌ای دارد؟ من وقتی از روزنامه‌نگاری فاصله گرفتم که احساس کردم تحریریه‌ها دیگر آن فضای سابق را از دست داده‌اند. همه چیز به عقب برگشته بود. دیگر برای من رضایتمندی روحی ایجاد نمی‌کرد و همچنین در آن بی‌آیندگی می‌کردم.»

در ادبیات بسیاری از نسل دومی‌های که روزنامه‌نگاری را در سال‌های اخیر رها کرده‌اند «بی‌آیندگی» کلیدواژه مشترکی است، یکی از آنها «پنهام» است که وارد صنعت گردشگری شد: «از یک زمانی به بعد شما بیشتر به آینده فکر می‌کنید و روزنامه‌نگاری نمی‌تواند در این زمینه به شما اطمینان خاطری بدهد. تصمیم‌تس‌رک این حرفه زمانی برای من افتاد که خبرگزاری که در آن کار می‌کردم، تعطیل شد. مدت‌ها دو فکر می‌کردم روزنامه‌نگاری به‌دلیل شرایط کشور هر روز سخت‌تر می‌شود، ضمن این که به نسبت زمانی که از من می‌گرفت، درآمد کافی نداشت. پیش از این اتفاق حدود سال ۸۷ مدتی در روزنامه‌نگاری آنلاین و مولتی‌مدیا متمرکز شدم. به نظر

برخورد با روزنامه‌نگاران و وبلاگ‌نویسان آغاز شد. در آن مقطع و سال‌های پس از آن روزنامه‌نگاری ایران نیروهایی را از دست داد که به‌تازگی دوران کسب تجربه را به اتمام رسانده و وارد فعالیت حرفه‌ای شده بودند. این روند در سال‌های بعد و اواخر دهه هشتاد و در بی‌حوادث سیاسی پس از انتخابات ۸۸ فزونی گرفت و علاوه‌بر افزایش آمار مهاجران، شماری از روزنامه‌نگاران هم‌بالاجار خانه‌نشین شدند. اگر چه این اتفاقات در آن زمان از منظر تأثیراتی که می‌توانست بر روزنامه‌نگاری به مثابه یک حرفه داشته باشد، چندان مورد توجه قرار نگرفت اما امروز تأثیراتش را نمایان کرده است. در فاصله این سال‌ها روزنامه‌نگاری ایران که هنوز در این حرفه مانده‌اند، کوشیده‌اند با انتقال تجربه به جوان‌ترها، نیروهای تازه‌ای برای برعهده گرفتن مسئولیت‌های کلیدی در تحریریه‌ها تربیت کنند اما واقعیت این است که بدنه روزنامه‌نگاری در ایران تحت‌تاثیر تحولات سالیان گذشته و همچنین دشواری‌های اقتصادی پیش‌رو و مشکلات صنفی و حقوقی‌بیش از آنچه به نظر می‌رسد، تحریف و خودم‌دیده شده در چنین شرایطی است که خبرنگاران و روزنامه‌نگاران ایران امسال در شرایطی به استقبال روزخبرنگاری می‌روند، که سوی دیگر اتفاقاتی که حیات روزنامه‌ها را به مخاطره انداخته، فاجعه دیگری در حال وقوع است و آن خروج تدریجی و خاموش‌روزی حرفه‌ای از دنیای روزنامه‌نگاری است. آنها که دشواری این روزها و شاید هم باید گفت دشواری سالیان را تاب نمی‌آورند و می‌روند؛ یا به انتخاب یا از سر‌اضطرار.

بخش بود که بسیاری از روزنامه‌نگاران بیکار یا دورافتاده از تحریریه‌ها از طریق دور کاری که هم شده بار دیگر به دنیای نوشتن و خبر و گزارش متصل شدند. در ایران رشد سایت‌های خبری هم‌زمان با دوران پرفرورق روزنامه‌نگاری دهه ۷۰ و پس از آن تجربه متفاوتی بود، به‌ویژه برای نسل جدیدتری که در آن مقطع به‌تازگی وارد این حرفه شده بودند. در آن زمان بسیاری از روزنامه‌نگاران هم‌زمان در روزنامه‌ها و سباسباش‌های خبری فعالیت می‌کردند روزهایی که به نظر می‌رسید در عصر ارتباطات، دنیا به روزنامه‌نگاری روی خوش‌نشان داده و در ایران هم نسبت به گذشته همه چیز برای روزنامه‌نگار شدن و روزنامه‌نگار ماندن مهیاتر بود.

تغییراتی که دنیا در زمینه ارتباطات و فناوری‌های نوین اطلاعاتی به خود دیده و هر روز ایجاد گسترده‌تری پیدا می‌کند، بسیاری از مشغالان تحت‌تاثیر قرار داده و یکی از آنها هم روزنامه‌نگاری است. از حدود ۱۰ سال پیش در جهان پیش‌بینی‌های جدی‌تر درباره مخاطرات شغلی روزنامه‌نگاران در آینده اعلام‌شد. این پیش‌بینی‌ها عمدتاً مربوط به روزنامه‌نگاران به اصطلاح سنتی بود که خودشان را با شرایط جدید تطبیق نداده بودند. این روند اما به تدریج تغییر کرد و دامان روزنامه‌نگاران نسل جدیدتر را هم گرفت. روزنامه‌هایی که اقتصادشان در شرایط مخاطره‌آفته بوده، ناگزیر تحریریه‌ها را کوچک‌تر کردند. در گزارشی که خلاصه‌ای از نتایج آماری آن در روزنامه‌گردین منتشر شده آمده است که در ۲۶ سال اخیر یعنی از ۱۹۹۰ و پس از همگانی شدن اینترنت تقریباً ۶۰ درصد از مشغالان مرتبط با روزنامه‌نگاری از دست رفته‌است.

شرایطی که این روزها روزنامه‌نگاران در ایران از سر می‌گذرانند و دست‌وپنجه نرم کردن با تیراز کم و تجربه بیکاری تا حدی تابعی از تغییرات جهانی است با این تفاوت که اگر در بسیاری از کشورها روزنامه‌نگاران توانستند در قالب تشکلهای صنفی و حرفه‌ای مخاطرات پیش‌رو در این حرفه را در شرایط جدید شناسایی کرده و راهکارهایی برای مواجهه و کاهش آن پیدا کنند، روزنامه‌نگاران ایرانی به‌دلیل فشارهای سیاسی و ممنوعیت‌های برای فعالیت‌های صنفی، حرفه‌ای و آموزشی وجود داشته و همچنین قطع ارتباط با محافل علمی و آموزشی بین‌المللی بنا بر ملاحظات سیاسی، از این فرصت محروم بوده‌اند. آنها در شرایطی با چالش‌های روزنامه‌نگاری در عصر دیجیتال مواجه شده‌اند که برای ورود به این دوران و شناخت فرصت‌ها و تهدیدهای آن در یک نظام سازمان یافته صنفی و منسجم نه آموزش دیده‌اند و نه همفکری کرده‌اند و حتی آمادوباری‌هایشان در سال‌های اخیر برای بازگشایی انجمن صنفی روزنامه‌نگاران و ازسرگیری آموزش‌های تخصصی، همچنان در بن‌بست بی‌اعتمادی سیاسی گرفتار مانده است. نتیجه این واگرایی در فضای روزنامه‌نگاری ایران به‌ویژه روزنامه‌نگاری مستقل این روزها بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است. انباشت مجموعه‌ای از آسیب‌های سالیان بر دوش روزنامه‌نگاری حال‌ناتنها فعالیت حرفه‌ای را تحت‌تاثیر قرار داده بلکه فراتر از آن منجر به نوعی فروپاشی درونی در بخش نیروی انسانی تحریریه‌ها شده‌است.

بخشی از این فروپاشی از اواخر دهه ۷۰ و در پی خراب‌ات‌ت، تیراز همشون پایین آمده و هر روز هم کمتر. بعضی‌ها آن قدر کم شده که صرف‌نخارد بزنیما همه هم بدنه‌کار ندبه‌چاپخانه، چرخ‌کار مام‌هم نمی‌گردد.»
تیراز روزنامه‌ها و مجله‌ها در ایران از آن حرفه‌های مگوست. نه مدیران مسئول و سردبیران دوست دارند درباره آن حرف بزنند و نه مراجع رسمی علاقه‌مند گزارش‌شغلاف و دقیقی ارائه کنند. البته در سال‌های اخیر با سامانه آنلاینی که وزارت ارشاد به راه‌انداخته تیراز واقعی مطبوعات طبق تأییدیه‌های چاپخانه‌ها و اعلام مدیران مسئول ثبت می‌شود اما جزئیات آن و روندی که این روزها روزنامه‌ها در بزیش تیراز طی می‌کنند، اعلام عمومی نشده‌است. حسین انتظامی، معاون مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چندین‌بیش‌آمار کل تیراز حدود ۲۰۰ عنوان روزنامه کشور را روزانه زیر یک‌میلیون نسخه اعلام کرده‌گفت که نیمی از این تعداد روزانه بر گشت می‌خورد.

اینکه تیراز روزنامه‌ها این روزها روی چه عددی ایستاده نمانت‌ها از منظر میزان نفوذ و تأثیرگذاری روزنامه‌ها قابل توجه است که فراتر از آن نشانه‌های است که بخشی از چشم‌انداز آینده روزنامه‌نگاری را ترسیم می‌کنند. آن هم در شرایطی که اکثریت قریب به اتفاق روزنامه‌های ایران در روزنامه‌نگاری آنلاین دست‌بر آتش ندراند و عقب‌مانده‌اند.

در نخستین سال‌های که اینترنت به‌عنوان یک ظرفیت جدید وارد روزنامه‌نگاری شد نمانت‌ها در ایران که در بسیاری از کشورهای جهان، فرصت‌های شغلی تازه‌ای برای روزنامه‌نگاران ایجاد کرد و حتی آن قدر نجات

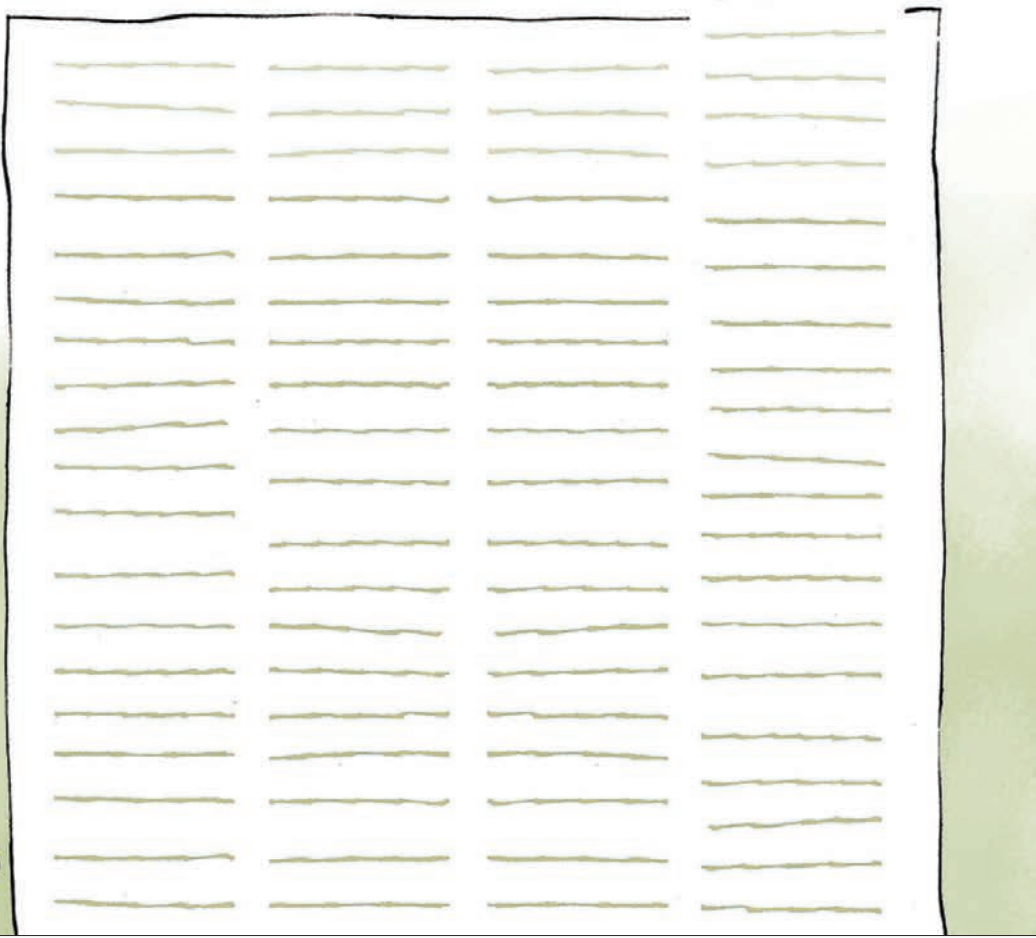


ایمیل گروه گزارش

چرا روزنامه‌نگاران از حرفه عزیزشان دل می‌کنند

قرار بر مدار ماندن بود

فریدون صدیقی: گروهی از روزنامه‌نگاران انگیزه ماندن را از دست داده‌اند



ایمیل گروه گزارش

قبلاً روزانه راحت بالای ۱۰۰ نسخه می‌فروختند و مخاطب عمومی تر داشتند، الان بر گشتی زارند. تازه تیراز را کم کردند و اوضاع این هست. باز مجله‌های تخصصی‌تر بیشتر مخاطب دارد، یعنی هستند کسانی که دنبال‌شان می‌آیند اما آنها هم افت کرده‌اند نسبت به قبل، کل روزنامه برای ما سودی ندارد و شده‌اسباب زحمت.»
اکبر آقانتها ده‌کاری نیست که این‌روزها فکر می‌کند، روزنامه‌ها شده‌اند اسباب زحمت، مثل او در میان دکدران تهران زیادند کسانی که دیگر بساط مطبوعاتشان مثل گذشته پر و پیمان نیست و سودشان بیشتر از سیگار فروشی است و فروش انواع نوشیدنی‌های خنک و تگری: «فقط خنک باشه یا بی‌تستی؟ هر دوش هست؟» محمد، تازه با گذشته در پیوسته‌ود سالگی، نه خاطره روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های پرتیراز دهه هفتاد را یادش هست و نه خودش اهل ورق زدن مجله‌ها، آب تگری را که به دست می‌دهد، یک چشمش به گوشی موبایل است و یک چشمش به اسکناس، کل عناوین مجله‌های روی دک‌ه‌اش به ۳۰ عنوان هم نمی‌رسد، جمعیت پراکنده‌ای که در انزوا بر سایه انواع خوراکی‌ها نشست‌اند: «کسی نمی‌خرد، فقط زحمت برن و آوردن هست، این هم اگر اجبار توزیع و فشار شهرداری نباشد نمی‌گذارم. سودی برای ما ندارد.»

آن سوی تهران در چاپخانه‌ای در ابتدای بزرگراه فتح که محل برووبی‌های شرکتهای توزیع و ناظران چاپ است هم اوضاع تعریفی ندارد. حاج آقای مافی، مدیر سفارشات چاپخانه رواق از وقتی به یادش می‌آید درگیر دنیای روزنامه‌ها بوده و حالا این روزها می‌گوید: «خیلی



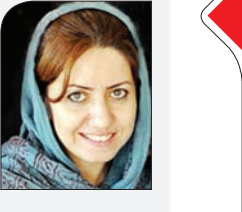
شیده لالی

دو دهه پیش از این روزها و در روزگاری که دوران اوج گرفتن روزنامه‌نگاری بود، تقویم که به روز هفدهم مرداد می‌رسید، روزنامه‌نگاران یک روز در سال هم که شده خودشان را تیتیر یک می‌کردند. امروز هم در مرداد روزی تقویم روی عدد ۱۷ ایستاده در حالی که جامعه روزنامه‌نگاری ایران یکی از سخت‌ترین دوره‌ها را پشت سر می‌گذراند: جمعیتی پراکنده و وامانده در عصر پرشتاب تکنولوژی و فناوری‌های جدید و روزنامه‌هایی که‌خزان تیراز اما نشان را بریده‌است.

مرد نشسته زیر چتری سه رنگ، سبزی، قرمز و آبی، آفتاب که به میانه روز می‌رسد میان دک‌های ایستادن نیست. چتر را باز می‌کند در حاشیه خیابان و می‌شود تماشاچی رهگذران. عابران بی‌تفاوت صبح، عصر هم بی‌آنکه نظری کنند به روزنامه‌های در سایه نشسته باز می‌گردند. اکبر آقا، همان مرد نشسته در سایه چتر سه رنگ، سی و چندسال است که روزنامه‌فروشی دارد، در خیابان ولی‌عصر با آن چهارهای بلند سر به دوش آسمان گذاشته: «مثل سابق که اصلاً نیست، بعضی روزنامه‌ها هنوز می‌روند اما خیلی کم. فروش همشهری هم حتی مثل سابق نیست با این که آگهی‌ها دارم اما می‌ماند، خیلی‌ها روزنامه‌ها باز نشده‌بر می‌گردد یعنی دقیقاً همان تعدادی که امروز آمده، فردا می‌دهیم دست توزیع، مجله‌ها هم همینطور، فروش خیلی کم شده حتی مجله‌هایی که

نرگس جودی | در دوام‌نویمی که در کلاسش

نشستم مشفقان این بود که در جمعه‌های مختلف شازده کوچولو را بخونیم و ببینیم محمدقاضی وفادار تر بوده یا احمد شاملو، ابوالحسن نجفی شیرین‌تر نوشته یا ... درباره سووشون جوری حرف زده بود که آن لحظه همان‌طور که با مزیک سیاه گوشه راست تخته نوشته بود توی ذهن ما ماند.



«چه نفرین شده است این حرفه که چون بایندش شدی به هیچ حبله دامن از دستش ره‌انگرتی. کردی. مثل آن دوالوایی افسانه‌ای است که سوار کولت می‌شود و پایش را دور کمر می‌شود و می‌زند که برو... برو... برو... کجا؟ اصلاً نه می‌داند و نه می‌دانی، بی‌صاحب‌مانده اعتیادش از هر مخدر و مکفی گرفتار کننده‌تر است.»
صدراالدین الهی، روزنامه‌نگار پیشکسوت خوب‌تر از هر کس آنچه را که در وجود روزنامه‌نگاری می‌جوشد به قلم آورده: «وقتی صبح می‌روی به اداره روزنامه و سر کارت می‌روند و باز می‌کنی اول از همه پی‌اسم خودت بالای مطلبی که نوشت‌های می‌گرددی چه خطی می‌کنی از این حرفه که به هم چسبیده نام‌تورا ساخته‌اند. بعد می‌خوانی آنچه را که نوش‌های و مثل خاله‌سوسکه قربان دست و پای بلوریش می‌روی. به این خوش و سرخوشی که حرفه‌های دیروزت امروز چاپ شده و یک روز دیگر هم به حیات پرشکوت خویش افزوده‌ای. گمان کنم اگر روی سنگت قبرت هم اسمت را درشت و خوب و خوانا بکنند، کفن دریده بر می‌خیزی که آن را تماشا کنی...»

فرج‌اله صبا، روزنامه‌نگار عاشق

همیشه میانه تابستان داغ نوبت این حرفه‌ها می‌شود و پادی از آنها که سوهای نوشتن در روزنامه دارند و آنها که سرورجان در این راه گذاشته‌اند و حالا به باد فراموشی سپرده شده‌اند. میانه تابستان دوباره نگاهی ته جیب می‌اندازیم، میانه تابستان جای خالی آدم‌ها بیشتر احساس می‌شود. میانه تابستان نه جای یک‌کنفر که جای انجمنی خالی است.

«چه می‌توانم بگویم در حق قبیله خودمان که حالا دیگر حتی خانه‌ای نین هم ندارد که به عشق سوزاندن آن نفت‌اندازی همی آموزد. که جان سوخته‌اش فقط به اندازه‌ای است که پیش پای فردا را روشن کند. بی‌هیچ توقعی و هیچ انتظاری و هیچ... هیچ... هیچ...» این که تاریخ را بنویسد بی‌توقع این که از سدر نشینان روزهای دور تاریخ باشد.»

تصویری به دستمان داد: از آدمی که کمر خم کرده بود زیر سنگینی جعبه جلد. مرد، لباس مردمی از قاره آفریقا به تن داشت. کمر را بر آسما می‌بسته بود و در ناکجاآبادی که بی‌شباهت به سرزمین‌های آفریقا نبود سر فرود آورده بود. همه همتش را گذاشته بود که این بار گران را به مقصد برساند. فرج‌اله صبا با تله‌پچه آه‌ری روشمنان کرد که ذهنمان از آن است که برای این تصویر هر چه از کاسه سر لبریز می‌شود، به قلم بیابوریم و خیال آزاد بگذاریم تا کار بوردش‌های ندرند، سر فرورده بودیم در ادبیات و جزوه درسته‌نویسی و او چراغ به دست پیش افتاده بود و همی می‌زدمان که حالا اینها که دانستید ا ر جطور در کار روزنامه‌نویسی به کار بگیرید. و توضیح داده بود که برای روزنامه‌نویسی باید خوب ببینید و درست روایت کنید.

«لازمه‌های دیگری هم هست. توصیه می‌کنند اهل رسانه، غیر از تسلط به زبان ملی، بهتر است زبان دوم هم بلدند، باید به بدخوب دیگران اهمیت دهند، این حرفه را نردبان رسیدن به آرزوهای دور و دراز ندانند، به افتخارات دو یا سه گزارش، مصاحبه یا یادداشت پیشین خود برای ابد مفتخر نمانند، به آبروی حرفه‌ای خود ارزش گذارند...»

در همه تماس‌های تلفنی حرف‌هایش بی‌پوندی با نوشتن و روزنامه‌نگاری داشت و نشان می‌داد فرج‌اله صبا در بستر بیماری کهنه‌اش هنوز خط به خط مجله‌ها که و نشریات و روزنامه‌ها را می‌خواند. در یکی از این گفت‌وگوها نهدب زده بود که دختر جان چرادر آخر این گزارش کلمه «عاشقیت» را به جای عاشق شدن یا عاشقی نوشتی؟ «ت» عربی را چر این جا گذاشتی.

استاد غلط گرفته بود، من نشته این بودم که او جطور در بستر بیماری نوشته مرا خوانده و به خاطر سپرده‌است. یک‌سال است که استاد را کم کرده‌ام، آخرین کسی که تلفن را جواب داد گفت که آنها چندم‌های است که از این خانه فغانده به‌نشریات و روزنامه‌نگاران هم‌دوره‌اش هم بی‌یام فرستادم. از او که در میزبان است با بیماری گذران می‌کندی خبر ندم من معلمی را کم کرده‌ام که کلاس در سش ناتمام مانده. شاید این نوشته به دست آشنایی برسد و بیامم هم از هر مردم براد بپولند. تا روز خبرنگار را تبریک بگویم و بابت همه کلمات و جملات استثنایی که در این مدت داشته‌ام بپوش‌خواهم بگویم:

«عاشقی را که چنین باده‌شگیر دهند کافر عشق بود گر نشود باده‌پرست»